

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رانشگاه پیام نور

تصویب نامه

پایان نامه تحت عنوان

بحث در استعاره و بررسی آن

در پانصد غزل کلیات شمس

درجه :

نمره :

تاریخ دفاع :

## اعضای هیات داوران

نام و نام خانوادگی	هیات داوران	مرتبۀ علمی	امضاء
--------------------	-------------	------------	-------

۱. سرکار خانم فاطمه کوپا	استاد مشاور		
--------------------------	-------------	--	--

۲. جناب آقای علی محمد پشت دار	استاد راهنما		
-------------------------------	--------------	--	--

دانشگاه پیام نور

دانشکده ی علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه

برای دریافت درجه ی کارشناسی ارشد

در رشته ادبیات و زبان فارسی

عنوان پایان نامه:

# بحث در استعاره و بررسی آن

## در پانصد غزل کلیات شمس

استاد راهنما:

آقای دکتر علی محمد پشتدار

استاد مشاور:

خانم دکتر فاطمه کوپا

گرد آورنده:

محمد حسین شادیان

شهریور ماه ۱۳۸۶

**Payam Noor University**

**Faculty of Humanities**

**MA Thesis for the**

**Partial Fulfillment of the requirement for Master's**

**Degree in Persian Language and Literature**

**Title:**

**A Study on Metaphor in 500 Sonnets in Shams' Complete Poetical works**

**Supervisor:**

**Advisor**

**Compiler:**

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
زندگی نامه مولانا .....	۱
ظاهر مولانا و زندگی خانوادگی او .....	۴
بخش دوم: سیرت مولانا و حالات او .....	۵
بخش سوم: افکار مولانا .....	۸
بخش چهارم: آثار مولوی .....	۱۱
بخش پنجم: ویژگیهای غزلیات شمس و عناصر سازنده ی آن: .....	۱۲
حوزه ی عاطفی غزلیات شمس .....	۱۲
دامنه ی تخیل مولانا .....	۱۴
بخش ششم: زبان شعری غزلیات شمس .....	۱۵
موسیقی شعر در غزلیات شمس .....	۱۶
بخش هفتم: موسیقی بیرونی .....	۱۷
موسیقی کناری .....	۱۸
موسیقی داخلی: .....	۱۹
موسیقی معنوی: .....	۱۹
بخش هشتم: شکل شعر مولوی: .....	۲۰
فصل اول: درآمدی بر استعاره: .....	۲۳
فصل دوم: استعاره چیست؟ .....	۳۴
بخش اول: معانی واژه استعاری: .....	۳۶
بخش دوم: تعریف استعاره: .....	۳۶
ارکان و اصطلاحات در استعاره: .....	۳۶
بخش سوم: علاقه در استعاره: .....	۳۶

۳۷	بخش چهارم: قرینه ی صارفه و انواع آن در استعاره:.....
۳۹	فصل سوم: انواع استعاره: .....
۳۹	بخش اول: استعاره مصرحه واقسام آن .....
۴۲	بخش دوم: استعاره مکنیه و اشکال آن:.....
۴۴	بخش سوم: تشخیص یا پرسونیفیکاسیون.....
۴۵	بخش چهارم: تقسیم استعاره به اعتبار مستعار.....
۴۶	بخش پنجم: استعاره ی وفاقیه ، عنادیه و تهکمیّه:.....
۴۸	فصل چهارم: بررسی انواع استعاره در پانصد غزل شمس .....
۱۹۵	نتیجه گیری .....
۱۹۶	آمار و ارقام استعاره در ۵۲۱۳ بیت از ۵۰۰۰ غزل مولانا به صورت جدول ارائه می گردد. ....
۱۹۷	منابع و مأخذ.....

## سپاس‌گذاری

بدین وسیله سپاس و قدردانی خویش را حضور استادان ارجمند و عالم دانشگاه پیام نور مرکز تهران ابراز می‌دارم به خصوص از استادان ارجمند و عالم دانشگاه پیام نور مرکز تهران ابزار می‌دارم به خصوص از استادان گرانقدر سرکار خانم دکتر فاطمه کوپا استاد مشاور که از کلاس درس ایشان بهره‌ها برده‌ام و جناب آقای دکتر علی محمد پشتدار استاد راهنما که بی‌نهایت مرهون و مدیون ایشان می‌باشم و در این مدت همیشه مرا مورد لطف و راهنمایی‌های عالیمانه‌ی خویش قرار داده‌اند بی‌نهایت سپاسگذارم.

امیدوارم که این استادان بزرگوار همواره در عزت و سلامتی کامل باشند.

## تقدیم به روح:

استاد فقید دکتر سیامک عرب که یاد و خاطره است تا زمان مرگ

در ذهنم باقی خواهد ماند.



## تقدیم به:

مادر، همسر و دخترم که مرهون مهربانی‌های آنها هستم.

## چکیده:

پژوهش حاضر از مقدمه‌ای نسبتاً گسترده در مورد زندگی‌نامه‌ی مولانا به افکار وی و ویژگی‌های غزلیات شمس و عناصر آن و موسیقی درونی آنها تشکیل شده است، در این تحقیق ابتدا به سابقه علوم بلاغی پرداخته شده و سپس استعاره و انواع آن مورد بررسی قرار گرفته است و شواهدی از کلیات شمس برای هر کدام از آنها آورده شده. و در پایان انواع استعاره در ۵۰۰ غزل مولانا از غزل ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ بررسی شده است و جدول کارکرد آمار و ارقام در پایان ارائه شده است. لازم به ذکر است مطالب آورده شده حاصل معلومات ناص و محدود این حقیر است و بر صحت همه‌ی مطالب گفته شده ادعایی نیست.

واژگان کلیدی:

استعاره، مستعار، مستعار منہ، مستعار له، جامع مشبه، مشبه به، مصوحه، مجرد، مرشحه،

مطلقه، مکینه، تشخیص، تبعیه

## زندگی نامه مولانا

مولانا جلال الدین محمد بلخی که در کتابها از او به نام های «مولانای روم» و «مولوی» و «ملای روم» یاد کرده اند، یکی از بزرگترین و توانا ترین گویندگان متصوفه و از عارفان نام آور و ستاره ی درخشنده و آفتاب فروزنده ی آسمان ادب فارسی، شاعر حساس صاحب اندیشه و از متفکران بلا منازع عالم اسلام است. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به «بهاء ولد» (۵۴۳-۶۲۸ ه) از عالمان و خطیبان بزرگ و متنفذ و از بزرگان مشایخ صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری و تربیت یافته ی نجم الدین کبری بود و در نتیجه ی کدورتی که میان او و سلطان محمد خوارزمشاه پیدا شده بود در حدود سال ۶۱۰ هجری با خاندان و گروهی از یاران خود از مشرق ایران به جانب مغرب مهاجرت کرد و از راه نیشابور و بغداد و مکه به شام و از آنجا به ارزجان و سپس به ملاطیه و لارنده رفت و سرانجام به دعوت علاء الدین کی قباد سلجوقی (۶۱۶-۶۳۴) در قونیه اقامت گزید و در همان شهر در گذشت. جلال الدین محمد فرزند بهاء الدین ولد که در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ ولادت یافته بود در آغاز این سفر طولانی پنج و شش ساله بود و گفته شده است که هنگام عبور از نیشابور همراه پدر (به صحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده است و شیخ کتاب اسرار نامه به وی داده<sup>۱</sup>) و نیز گفته اند که عطار درباره ی مولوی با پدر او چنین گفت: «این فرزند را گرامی دار، زود باشد که از نفس گرم آتش در سوختگان عالم زند<sup>۲</sup>» و بعید نیست که معتقدان و مریدان مولوی بعد از مشاهده مقامات او در دوران سالمندی چنین پیشگویی را از زبان عطار درباره عهد خردسالی وی ساخته باشند. بعد از وفات سلطان العلماء بسال ۶۲۸ یا ۶۳۱ فرزندش جلال الدین محمد به خواهش مریدان به جای پدر بر مسند وعظ و تذکیر و فتوی و تدریس نشست بی آنکه قدم در طریقت نهد، لیکن اندکی بعد از فوت پدر مرید و شاگردش سید برهان الدین محقق ترمذی در طلب استاد به قونیه رسید و چون بهاء ولد در

<sup>۱</sup> نفحات الانس، چاپ تهران، ۱۳۳۶، ص ۴۶۰

<sup>۲</sup> طرائق الحقائق ج ۲، ص ۱۴۰

گذشته بود به تربیت و ارشاد فرزندش جلال الدین ، که در آن وقت در علوم «قال» به کمال بود، همّت گماشت برای آنکه در علوم شرعی و ادبی کامل شود او را به مسافرت و تحصیل در حلب و دمشق برانگیخت و او در حلب و دمشق به تحصیل در فقه حنفی پرداخت و گویا به فیض صحبت محیی الدین ابن العربی نایل گشت و پس از این سفر که هفت سال به طول انجامید به قونیه بازگشت و به دستور سید برهان الدین مدتی به ریاضت ادامه داد و پس از گذشتن از بوته ی امتحان او، دستور تعلیم و ارشاد یافت.

بدین ترتیب مولوی تحصیل ظاهر و تربیت باطن را خلاف بسیاری از مشایخ عهد به کمال در خود جمع کرد و نسبت تعلیمش به وسیله ی سید برهان الدین محقق به سلطان العلما و از او به مشایخ کبرایه می رسد. سید برهان الدین به سال ۶۳۸ در قیصریه وفات یافت و مولوی تا سال ۶۴۲ که سال ملاقات او با شمس تبریزیست بتدریس علوم شرعی در قونیه و وعظ و تذکیر اشتغال داشت.

شمس الدین محمد بن علی بن ملک دادتبریزی که دیدارش مولوی را به یکباره دگرگونه کرد از مشایخ آن روزگار و از تربیت یافتگان شیخ رکن الدین سجاسی و بابا کمال جندی و ابوبکر سلّه باف تبریزی بود. درباره ی این ملاقات و کیفیت آن شرحی مستوفی در کتابهای ترجمه آمده است که گاه افسانه آمیز به نظر می رسد. مولوی با یافتن شمس پشت به مقامات دنیوی کرد و دست ارادت از دامان ارشاد شمس بر نداشت و در ملازمت و صحبت او بود تا آنکه شمس در سال ۶۴۵ ه . به دست عده ای از شاگردان متعصب مولانا ، که گویا فرزندش علاء الدین نیز در میان آنان بود کشته شد. در این هنگام که مولوی که چهل و یک ساله بود چند گاهی با تشویق و اضطراب در انتظار شمس به سر برد و عاقبت به تصور آنکه او را در شام خواهد یافت به دمشق سفر کرد و مدتی در آنجا به جستجو گذرانید و بعد از نومییدی تمام به قونیه بازگشت ، در حالیکه این واقع اثری فراموش ناشدنی در او و آثارش باقی نهاد. پس از شمس تا ده سال دیگر صلاح الدین فریدون قونوی معروف به «زرکوب» ارادت مولانا را به خود جلب کرد و چون شیخ صلاح الدین در محرم سال ۶۵۷ در گذشت عنایت مولانا نصیب حسام الدین حسن بن محمد معروف به حسام الدین چلبی (م ۶۸۳) گردید. وی بعد

از مولوی به جانشینی و خلافت او نایل گشت و هموست که مولوی را به نظم مثنوی تحریض کرد و تا آخر در این راه با او همقدمی نمود. زندگانی واقعی مولانا بعنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۴۲ و انقلاب حال او آغاز شد و از آن پس از برکت انفاس شمس الدین عارفی وارسته و اصلی کامل شد و زندگی خود را وقف ارشاد و تربیت عده ای از سالکان در خانقاه خود کرد و رسته ی جدیدی از متصوفه را که به «مولویّه» مشهورند بوجود آورد. این سلسله بعد از مولوی تا چند قرن در آسیای صغیر و ایران و سرزمین های دیگر پراکنده بودند.<sup>۱</sup> در طول اقامت و زندگی مولانا در قونیه گروهی از پادشاهان و امیران و عالمان و وزیران با او معاشر بودند و نسبت به «خداوندگار» با حرمت بسیار رفتار می کردند مهمتر از همه معین الدین پروانه (مقتول به سال ۶۷۵ هـ) بود که غالباً برای استماع مجلسهای مولانا به مدرسه رفت و به همین سبب هم قسمتی از «فیه ما فیه» خطاب به همین معین الدین است. از میان عارفان و شاعران و نویسندگان مشهور که در قونیه با مولانا همزمان بودند صدرالین قونوی و عراقی و نجم الدین دایه و قانعی طوسی و علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی و قاضی سراج الدین ارموی را می توان نام برد.

وفات مولانا جلالالدین در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ اتفاق افتاد. مرگ وی در قونیه واقعه یی سخت تلقی شد، چندانکه تا چهل روز مردم سوگ داشتند. جنازه ی او را در قونیه نزدیک تربت پدرش بهاء الدین ولد به خاک سپردند و اکنون به «قبه الخضر» معروفست. با آنکه مولوی بر مذهب اهل سنت بود در عین اعتقاد و دینداری کامل مردی آزاد منش بود و به اهل دیگر دین ها و مذهب ها به دیده ی احترام و بی طرفی، چنانکه شایسته ی مردان کاملی چون

اوست می نگرست.» (صفا: تلخیص دکتر محمد ترابی، جلد دوم، ۱۳۷۲، صص ۱۰۸-۱۰۵)

<sup>۱</sup> طرائق الحقائق ج ۲ ص ۱۴۰-۱۴۱.

## ظاهر مولانا و زندگی خانوادگی او

«مولانا مردی لاغر و زرد چهره بود اما چشمان نافذی داشت هر چند مورد اعتنای بزرگان و صدور سلاطین بود اما زندگانی ساده و محقری داشت. قبل از آشنایی با شمس که به تدریس علوم ظاهری مشغول بود «دستار خود را دانشمندانه می پیچید و ارسال می کرد و ردای فراخ آستین چنانکه سنت علمای راستین بود می پوشید<sup>۱</sup>». اما بعد از غیبت کبری شمس «دستار دخانی بر سر نهاد، دیگر دستار سپید نبست و از برد یمنی و هندی فرجی نساخت تا آخر وقت لباس ایشان آن بود<sup>۲</sup>». (شمیسا: ۱۳۷۲، صص ۲۶-۲۵)

مولانا از همسر اول خود گوهر خاتون - دختر خواجه شرف الدین لالای سمرقندی - دو پسر داشت:

۱- سلطان ولد (متوفی در ۷۱۲) که بعدها شیخ فرقه ی مولویه شد. مردی فاضل و کامل بود. دیوان غزلیات دارد و زندگانی پدر خود را در مثنوی به نام ولد نامه شرح داده است. «در هر محفلی و مجمعی که بودی پهلوی پدر خویش نشستی و در او جوانی اغلب مردم را ظن آن بودی که مگر برادر مولانا است و پیوسته حضرت مولانا سلطان ولد را خطاب مستطاب چنان کردی که: أنت آئینه الناس بی خلقاً و خلقاً و عظیم دوستش داشتی و از غایت دوستی نام و لقب پدر خود را به وی داده بود»

۲- علاءالدین محمد که در زمان حیات پدر در ۶۶۰ وفات یافت. اهل علم و مدرسه بود. شمس را قبول نداشت و در مرگ او دست داشت به همین دلیل مولانا او را طرد کرده بود و در روز تدفین «حضرت مولانا از غایت انفعال به جانب باغها روانه گشته و به جنازه ی او حاضر شد.» اخلاف او هم هیچ گاه در فرقه ی مولویه پذیرفته نشدند. مولانا در اواخر عمر او را بخشود و بر سر گورش رفت.

<sup>۱</sup> مناقب ص ۸۴ .

<sup>۲</sup> مناقب ص ۸۸ .

در مقام تمثیل می توان گفت که سلطان ولد وارث شخصیت عرفانی و حال مولانا و علاء الدین محمد وارث شخصیت علمی و قال مولانا بوده اند.

همسر دوم مولانا گراختون قونوی نام داشت. ۱۹ سال بعد از وفات مولانا زنده بود. در حق همسر خود اعتقادی عظیم داشت و در دوران عظمت مولانا همسر او بود. مولانا از او نیز دو فرزند داشت:

۱- مظفرالدین امیر عالم (متوفی در ۶۷۴) که خزانه دار پادشاه بود. ظاهراً مردی موجه و بی آزار بوده است.

۲- ملکه خاتون (متوفی در ۷۰۳) که دختری عارف و مهربان و محبوب بوده است. (شمیسا: ۱۳۷۲ صص ۲۶-۲۷)

## بخش دوم: سیرت مولانا و حالات او

((مولانا سخن گفتن را دوست نداشت و عقیده داشت که «سخن گفتن طفولیت است، آنجا که مردی است از سخن مستغنی است»<sup>۱</sup>). انا مجالس بسیار پرشوری داشت و در اشعار خود هر چه که لازم است گفته است ریاب را بسیار دوست داشت و در آن تصرف و ابتکاری کرده بود و فقیهان به جهت احترام او اعتراض جدی نمی کردند. ماه و خورشید را دوست داشت و به یاد شمس تبریزی می افتاد.

گاه گاهی به تنهایی به اطراف شهر به گردش می رفت و به مریدان می گفت «شما تنها بیائید که من غلبه را دوست نمی دارم»<sup>۲</sup> گاهی به آب گرم می رفت و جذامیان را تفقد می کرد. گاهی به باغ حُسام الدین چلبی یا به خانه ی او می رفت و گاهی چنان از خود بی خود می شد که در کوچه و بازار رقص و سماع می کرد. دو روایت در این مورد در مناقب آمده است که از لطافتی خاص برخوردارند یکی رقص او در مقابل دکان صلاح الدین زرکوب تحت تأثیر

<sup>۱</sup> مناقب ص ۵۳۸ ، عین نوشته مولانا

<sup>۲</sup> مناقب ص ۱۹۰ .

ضربه‌های چکش و دیگری رقص او در مقابل میخانه‌ای. گاهی برای سگان موعظه می‌کرد و می‌فرمود که این سگان فهم معرفت ما می‌کنند. بسیار رقیق القلب بود و سگان و خران را که در نزد قدما پست‌ترین حیوانات بودند دوست داشت و روزی برای سگی که تازه زائیده شده بود قُطاب برد. حنفی مذهب و اشعری مسلک بود اما متعصب و جبری نبود. متشّرع بود و نمازهای طولانی می‌خواند و فروع دین را رعایت می‌کرد، اما با آرامنه و غیر مسلمان هم رفت و آمد داشت و حتّی با چند کشیش دوست بود. رفتارش بسیار مؤدبانه بود و احترامی که برای عروس و پسرش قایل بود حیرت‌انگیز است. گاهی هم عصبانی می‌شد و در این صورت دشنام او «غَر خواهر» بود. به حدّی متواضع بود که به کودکان سلام می‌کرد. خراسانیان را دوست داشت و همشهری خطاب می‌کرد و سبک سخنش کلاً خراسانی است.

به دیوان متّنی علاقه داشت به عطار و سنایی ارادت می‌ورزید و راه خود را ادامه‌ی راه آنان می‌دانست و می‌گفت هر که سخنان سنایی را به اعتقاد مطالعه نماید کدام ما را ادراک کند و از آن برخوردار شود. برای غزالی نیز احترامی فراوان قایل بود. با زبانهای ترکی و یونانی آشنایی داشت و در آثار او لغات و عبارات این دو زبان دیده می‌شود. سه چیز خوشدلی او بود «ما از این عالم سه چیز اختیار کردیم یکی سماع و یکی فقاع و یکی حمام<sup>۱</sup>». سماع خوش‌ترین مشغله‌ی او بود. کسی در این کار طاقت او را نداشت. چندین شبانه روز پیایی به سماع می‌پرداخت. مجالس سماع در مدرسه‌ی مولانا و یا در خانه‌ی احباب بود. در مجلس سماع زنان هم به طور خصوصی شرکت می‌کرد. به هر حال عمر او در سماع گذشت و آن را نماز عشاق می‌خواند «همچنان اوقات چنان اتفاق می‌افتاد که گویندگان از غایت مداومت سماع خسته می‌شدند... به مدرسه دیر ترک می‌آمدند: حضرتش می‌فرمود که چون نماز عشاق دست نداد باری نماز اشراق بگذاریم و چند رکعت نماز کرد تا گویندگان می‌رسیدند و با گویندگان سماع می‌کردند<sup>۲</sup>».

<sup>۱</sup> مناقب ص ۴۰۶.

<sup>۲</sup> مناقب ص ۳۹۴.



و در مناقب العارفين عبارت: «عبادت سماع» آمده است. شاید مولانا در آن چرخ زندهای بی پایان به محاکات گردش افلاک می رفت و بدین حيله خود را به دیار آشفته ی پیچ در پیچ دوست می کشاند: دوست دارد دوست این آشفته گی<sup>۱</sup>

به قول سلطان ولد:

• روز و شب در سماع رقصان شد بر زمین همچو چرخ گردان شد

(ولد نامه، ص ۵۶)

دیگر از علایق او حمّام بود، مخصوصاً وقتی از مردم ملول می شد به حمّام می رفت و در خزینه می نشست و گاهی هم با لباس در خزینه می پرید و حتّی گفته شده است که گاهی چند روز در حمّام می ماند و شاید در آن فضای بخار آلوده ی حمّام، جهان مه آلود ازل و ابد را که آن همه در شعرش از آن سخن رانده است می دید. وصیّت او «کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن است»<sup>۲</sup>. به حدّی کم خواب بود که مریدان آزرده می شدند. گاهی خود را به خواب می زد تا آنان شرمگین نشده و لختی بیاسایند. شب را دوست داشت و در آثار خود مکرراً بیداری در شب را ستوده است:

غوغای روز بینی چون شمع مرده باش چون خلوت شب آمد چون شمع برفروز

(غزل شماره ی ۱۱۹۹)

درون پرده ی شها، لطیف دزدانند که ره برند به حیلت به بام خانه ی راز

(غزل شماره ۱۲۰۱)

(شمیسا: ۱۳۷۲ صص ۲۸-۲۷)

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی.  
<sup>۲</sup> مناقب ص ۵۰۷.

## بخش سوم: افکار مولانا

«مولانا پیرو طریقت عشق است چنانکه مردم در طعن او و شمس می گفتند:

عاشقی شد طریق و مذهبشان  
غیر عشق است پیششان هذیان

(ولد نامه ص ۵۷)

او مردی بسیار نوآور و خلاق بود و غالب سخنان او تازه و لطیف و پر معنی است و بحث در آنها محتاج به تألیفی

مستقل است. در اینجا به برخی از عقاید او اشاره می شود که در غزلیات شمس مشهود است:

۱- مرگ وجود ندارد. مرگ و زندگی یکی است. همه در دریای هستی شناوریم. مرگ فقط یک نوع تغییر حالت و

هیأت است. مثلاً هر کسی در فرزندان خود به حیات خویش ادامه می دهد.

۲- به بیان دیگر مرگ پیوستن به خدا یعنی جاودانگی است. پس وصال است و باید از آن بسی خشنود بود. سلطان

ولد « در بیان آنکه عاشقان را مرگ عروسی است و وصال کلی، زیرا مرگ ظهور آن عالم است... »<sup>۱</sup> محبتی دارد.

۳- در این جهان چند روزی به صورتی هستیم و بعد به اصل خود بازمیگردیم و همه ی ذکر و فکر ما باید مربوط به

مقصد این سفر خوش و روحانی باشد.

۴- به زندگی روحی معتقد بود نه جسمی و عقیده داشت که روح و سرّ اولیاء در گردش است و منتقل می شود.

۵- خداوند در انسان متجسم می شود و آن سرخ قبا و بت عیار و هستی محض هر لحظه به شکلی درمی آید.

۶- و مبتنی بر همین اصل است که خداوند و شمس را یکی می داند و در هر دو مورد رفتار ذهنی و زبانی همانندی

دارد؛ به طوری که در بسیاری از غزلیات، قهرمان غزل هم خداست و هم شمس. مثلاً در غزل «آن سرخ قبایی که چو

مه پار برآمد» باید توجه داشت که بر طبق روایات، خداوند ملبس به لباس احمر است، از طرف دیگر شمس تبریزی

<sup>۱</sup> ولد نامه ص ۳۲۰.

– چنانکه از غزلیات برمی آید – سرخ چهره بوده و چشمان خون گرفته ای داشت. در مثنوی و غزلیات خداوند را به شیر تشبیه کرده است:

در کف شیر نر خونخواره ای      غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

از سوی دیگر شمس را هم مکرراً به شیر مانند کرده است:

ای جلال اللّٰین بحسب و ترک کن املا بگو که تک آن شیر را اندر نیابد هیچ یوز

(غزل ۱۱۹۶)

بدین ترتیب در غزل عجیب:

بار دیگر آن دلبر عیّار مرا یافت      سر مست همی گشت و به بازار مرا یافت

که در آن شیری در تعقیب آهو(مولوی) است، قهرمان هم خداست و هم شمس:

از خون من آثار به هر راه چکیده ست      اندر پی من بود به آثار مرا یافت

چون آهو از آن شیرمیدم به بیابان      آن شیر گه صید به کهسار مرا یافت

آن کس که به گردون رود و گیرد آهو      با صبر و تأنی و به هنجار مرا یافت

و بدین ترتیب است که در برخی از غزلیات، شمس را مُضاهی خدای یکتا خوانده است:

آن خداوند بحق، شمس الحق و دین کفوا      در همه آبا و در اجداد و در اعمام کو

(غزل ۲۲۰۷)

اگر کفر است اگر اسلام بشنو      تو یا نور خدایی یا خدایی

(غزل ۲۷۱۱)

۷- همه ی جهان اوست و ازوست «مجموع عالم اجزای یک کس است»<sup>۱</sup>

۸- اصل بسط و شکر و نشاط و خوشی و سرمستی است و دلیلی برای اندوه نمی بیند. «فرمود که بهاءالدین ، هر وقتی که خود را بینی که خوشی داری و حالت خوش ، بدان که آن خوشی منم در تو.

چنانکه گفت : لیک چون مارا بجویی سوی شادیاها جو      که مقیمان خوش آباد جهان شادیم»<sup>۲</sup>

و در غزلیات دارد:

باده غمگینان خورند و ما زمی خوشدل تریم      رو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش

۹- سخن گفتن هم باید از او باشد ، سخنان دیگر هیچ و پوچ است . از این نظر سخن گفتن را دوست ندارد و معتقد است که حال هر کسی مبین قال اوست : دیده شود مال من ار چشم شود گوش شما. و سلطان ولد که شاگرد مکتب اوست گوید: که حجاب ره است گفت و شنید<sup>۳</sup>

به همین دلیل در پایان بسیاری از غزلیات الفاظ «خمش» و «خامش کن» و نضایر آن می آورد. خلاصه آنکه به جای «قال» ، «حال» را توصیه می کند و می گوید: باید زبان بی زبانان را آموخت و از این جاست که همدلی را بهتر از همزبانی می داند:

اگر ططسین اگر رومین و گر ترک      زبان بی زبانان را بیاموز

(غزل ۱۱۸۳)

۱۰- همه ی موجودات سمیع و بصیر و خوشند، زیرا مظهر اویند و صفات او را دارند و هر کدام با زندگی خاص خود به سوی او در حرکتند و او را تسبیح می گویند. از این رو باب اسناد مجازی در دیوان او بسیار گسترده است.

۱۱- ظواهر شریعت برای مبتدیان است و منتهی هرچه کند رواست به قول سلطان ولد :

<sup>۱</sup> مناقب ص ۱۶۳.

<sup>۲</sup> مناقب ، ص ۱۲-۳۱۱.

<sup>۳</sup> ولد نامه ، ص ۷۲